اخبار

خوی و خصلت شمس

صفحه‌ای به نام محمدرضا شفیعی کدکنی، شاعر، پژوهشگر و استاد دانشگاه همزمان با هفتم و هشتم مهرماه روز بزرگداشت شمس و مولانا بخشی از «غزلیات شمس تبریزی» با تصحیح او را بازنشر کرده است:

شمس مردی دیرجوش، تنگ‌حوصله و بی‌اعتنا به تمام موازینِ حاکم بر عُرف و عادت‌های زمان بوده است: خود غریبی در جهان چون شمس کو؟ از آن مردانی که خشت زیر سر و بر تارَک هفت‌اختر پای دارند و داوریِ خلق جهان را، به پشیزی نمی‌گیرند. نگاه شمس به مسائلِ عصر، در حوزه دین و اخلاق و تصوّف، نگاهی است بی‌رحم و تند و بی‌پروا. بسیاری از بزرگانِ عصر را به هیچ نمی‌گرفته است. گاه مردمانی گمنام را – با همه خروجی که از معیارهای اخلاقی و دینیِ عصر داشته‌اند – می‌ستوده و با ایشان اُنس می‌گرفته است. «کافران را دوست می‌دارم، از این وجه که دعویِ دوستی نمی‌کنند...» یا «کسی که ما را دید یا مسلمان مسلمان شود یا مُلحد مُلحد.» و شیوه گفتارَش به گونه‌ای بوده است که ناآشنایان حمل بر دعوی می‌کرده‌اند: «همه سخنم به وجه کبریا می‌آید، همه دعوی می‌نماید.» و خود نیز در کار خویش سردرگم بوده است: «چنان که آن خطّاط سه گونه خط نبشتی: یکی او خواندی لاغیر، یکی هم او خواندی هم غیر، یکی نه او خواندی نه غیرِ او. آن منم که سخن گویم. نه من دانم نه غیر من.»

شمس تبریزی از نظرگاه مولانا مظهر کمال «انسانیت» است و مظهر کمال «عشق» و از دیدگاه مولانا این دو مفهوم رابطه‌ای اجتناب‌ناپذیر دارند که هرچه «انسانیت» کامل‌تر باشد «عشق» از کمال بیشتری برخوردار است، زیرا عشق امانتِ الاهی است که تنها به انسان سپرده شده است:

«چون امانت‌های حق را آسمان طاقت نداشت

شمس تبریزی چگونه گستریدش در زمین»

وحدت روحانی که میان مردان خدا وجود دارد، برای کسانی که از این تجربه معنوی به دوراند، به دشواری فهمیده می‌شود. وقتی که شمس می‌گوید کسی می‌خواستم از جنس خود که او را قبله سازم اثر کمال صدق است و تا آن‌جا در این صدق لهجه پیش می‌رود که به دلیل فنایِ مولانا در خداوند میان او و حق تعالی فرقی نمی‌گذارد: اگر از تو پرسند که مولانا را چون شناختی؟ بگو از قولش می‌پرسی: انّما اَمرُهُ اذا اراد شیئاً ان یقولَ له کن فیکون اگر از فعلش می‌پرسی: کُلّ یوم هوَ فی شأن و اگر از صفتش می‌پرسی: قل هُوَ الله اَحَد و اگر از نامش می‌پرسی: الله الذی لا اله الا هُوَ عالمُ الغَیبِ والشّهاده هُوَ الرّحمنُ الرّحیم و اگر از ذاتش می‌پرسی: لیسَ کمثله شَیءٌ و هُوَ السّمیعُ البَصیر.

از گفتارهای شمس، به روشنی دانسته می‌شود که به مسأله خرقه‌گرفتن و خرقه‌دادن، که در عصر او بنیادی‌ترین مسأله در نظامِ خانقاهی تلقّی می‌شده است، چندان اعتقادی نداشته و آن‌چه برای او اهمیت داشته مسأله «صحبت» و اشتراکِ عوالمِ روحی بوده است و خرقه خود را نیز از دست حضرت رسول و در خواب گرفته بوده است «ما را رسول علیه‌السلام در خواب خرقه داد. نه آن خرقه که بعد از دو روز بدَرَد و ژنده شود و در تون‌ها افتد و بدان استنجا کنند، بلکه خرقه صحبت، صحبتی نه که در فهم گنجد، صحبتی که آن را دی و امروز و فردا نیست. عشق را با دی و امروز و با فردا چه کار؟»

معیار شمس برای ارزیابیِ مردمان «عشق» بوده است نه علم و نه فضل و نه زهد و عبادت، حتی پدرش را به این دلیل مورد انتقاد قرار می‌داده است که از «عشق» بی‌خبر بوده است: «نیک‌مرد بود و کَرَمی داشت. در سخن گفتن آبش از محاسن فرود آمدی. الّا عاشق نبود. مرد نیکو دیگر است و عاشق دیگر». ما نمی‌دانیم که در گفت‌وگوهای میان او و مولانا در روزهای نخستین چه سخنانی رد و بدل شده است ولی آن‌چه مایهٔ جذب این دو بوده است، بی‌گمان همان مقوله «عشق» و جانِ عاشقانه داشتن بوده است.

آن‌چه از دیدار شمس برای مولانا حاصل شد، یک نتیجه بنیادی داشت که معیارهای ارزشی مولانا را دگرگون کرد، یعنی ارزش‌هایی که برای یک فقیه یا یک مذکّر و واعظ، در آن روز وجود داشت و گاه چه مایه گرفتاری‌ها برای صاحبانش به حاصل می‌آورد، او را از چنگ آن معیارها رهایی بخشید. مولانا را از زندان عادات و عُرف‌ها و از زنجیر معیارهای زمانه آزاد کرد. شاید تا آن روزگار، مولانا این حقایق را به کمال دریافته بود، اما در عمل نمی‌خواست تن به آن‌ها دردهد. شمس زنجیره این معیارها را درید و به او آموخت که در آن سوی این عُرف و عادت‌ها می‌توان در جهانِ دیگر زیست و با مردمان دیگر. ممکن است تا آن زمان مولانا از دیدار مردانی چون صدرالدّین قونوی یا نجم‌الدّین دایه و امثال ایشان، که مردان معیارهایِ بلند زمانه بودند، بیشتر شادمان می‌شد ولی بعد از شمس برای او مردمان ساده و زلالی همچون صلاح‌الدین زرکوب، ارزشی بسی والاتر داشتند حتی اگر اُمّی محض بودند و از خواندن و نوشتن بی‌بهره. از نظر مولانا پیر کسی است که متّصف به صفات حق باشد:

«بدان که پیر سراسر صفات حق باشد
وگرچه پیر نماید به صورت بشری»

به بهانه سالگرد شهید فکوری؛

شهیدی که برای دو روز جیفه دنیا به کسی تعظیم و کرنش نکرد

روز هفتم مهر سالروز شهادت شهید جواد فکوری بود. او در دی ماه سال ۱۳۱۷ در محله «چرنداب» کوی شرکت، در تبریز به دنیا آمد. دوران ابتدایی را در مدرسه اقبال واقع در محله قدیم «دردار» و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان مروی تهران به پایان رساند و در سال ۱۳۳۷ دیپلم گرفت.

فکوری در سال ۱۳۳۸ در آزمون سراسری شرکت کرد و در رشته پزشکی پذیرفته شد، اما به دلیل علاقه وافری که به آموختن فن خلبانی داشت انصراف داده و در مهر ماه همان سال به استخدام دانشکده خلبانی نیروی هوایی درآمد و پس از گذراندن دوره‌های مقدماتی، اولین پرواز مستقل (سلو) خود را در خرداد ماه ۱۳۳۹ با یک فروند هواپیمای «تی ۳۳» و به مدت یک ساعت و نیم برفراز آسمان دوشان تپه در وضعیت‌های مختلف انجام داد که پس از فرود مورد تشویق استاد خلبان خود قرار گرفت.

او پس از گذراندن دوره مقدماتی پرواز در ایران جهت تکمیل دوره تخصصی پرواز به کشور آمریکا اعزام و پس از ۸۲ هفته با ۲۶۳ ساعت آموزش پرواز با انواع هواپیماهای شکاری «اف -۴» شد. پس از آن به ایران بازگشت و با درجه ستوان دومی در پایگاه یکم شکاری (مهرآباد) مشغول خدمت شد.

وزیر دفاع

لیاقت و شایستگی شهید فکوری در مسئولیت فرماندهی و ارائه طرح‌های منطقی و کاربردی وی ساماندهی نیروی هوایی پس از پیروزی انقلاب، باعث شد که با حفظ سمت در شهریور ماه سال ۱۳۵۹ به عنوان وزیردفاع به کابینه شهید رجایی معرفی شود و تمامی اوقات خودش را تا آنجا که در توانش بود در این دو سنگر بگذارد. او زمانی به فرماندهی پایگاه یکم شکاری منصوب گردید که عناصر ضدانقلاب پایگاه مذکور هر روز در لوای شعارهای انحرافی و طرح مسائل جنبی، قصد داشتند که امور عملیاتی پایگاه را دچار وقفه و اختلال کنند، اما با زحمات پیگیر شهید فکوری و کمک کارکنان دل سوز و متعهد، نه تنها تلاش‌های عناصر ضد انقلاب خنثی و بی اثر شد، بلکه کارایی عملیاتی پایگاه نیز افزایش پیدا کرد.

نقش شهید فکوری در طراحی و اجرای بزرگترین عملیات ۱۴۰ فروندی که تنها به فاصله ۱۰ ساعت از آغاز جنگ تحمیلی و به تلافی اولین حمله ناجوانمردانه رژیم بعث عراق صورت گرفت غیرقابل انکار است چون این‌عملیات، نقطه عطفی در تاریخ نبردها و جنگ‌های هوایی به شمار می‌آید.

بخشی از خاطرات خانواده و دوستان شهید فکوری در ادامه می‌آید:

جواد فکر خلاقی داشت. از همان دوران کودکی هیچ وقت ندیدم که برای خرید اسباب بازی از پدرم پولی بگیرید. چون خودش آن را می‌ساخت.در عنفوان جوانی و در درجه ستوان دومی نهج البلاغه و قرآن می‌خواند، در صورتی که آن روزها و در اوج حاکمیت رژیم پهلوی این موضوع زیاد به مذاق افسران ارشد خوش نمی‌آمد. یادم هست که چند روز پس از تبعید امام خمینی از ایران در سال ۱۳۴۲، یک شب را در منزل یکی از بستگان میهمان بودیم، پس از صحبت‌های زیاد، بحث‌های داغ میهمانی به مسائل جاری روز کشیده شد. ایشان که از کشتار بی رحمانه عناصر شاه در حمله به حوزه علمیه بسیار ناراحت بود گفت: اگر آیت الله خمینی به من اجازه بدهد با هواپیما، خودم را به کاخ شاه خواهم کوبید. یک دفعه همه نگاه متعجبانه به سوی جواد کردند و سکوتی معنادار بر فضا حاکم شد...

با پیروزی انقلاب اسلامی مسئولان جمهوری اسلامی به دلیل ماهیت خاص انقلاب، سرگرم ساماندهی در اوضاع امور کشور بودند. بخش عظیمی از این ساماندهی در ارتش صورت می‌گرفت. گروهی به علت وابستگی به شاه اخراج می‌شدند. در همین اوضاع و احوال گروهی شعار ارتش بی طبقه توحیدی سر می‌دادند و گروهی از انحلال ارتش سخن می‌گفتند. به یاد دارم به مناسبت بازگشت جواد و خانواده اش از آمریکا، میهمانی ترتیب داده بودیم. همه بستگان به استقبالش رفتیم. همه از بازگشت آنها خوشحال بودند و هر کس از دری سخن گفت. یکی از بستگان از جواد پرسید: «ما برای شما نگران هستیم. هر چه باشد شما جزو افسرانی هستید که بخش اعظم خدمت تان را در زمان شاه انجام داده‌اید و به تازگی هم از آمریکا آمده‌اید، تکلیف شما چه می‌شود؟» ایشان در حالی که به زمین چشم دوخته بود و غرق در افکار خود بود، نگاهش را از زمین برداشت و دست راستش را جلو آورد و یک یک شمرد و گفت: «عضو هیچ دسته و گروهی نبودم _دست کسی را نبوسیدم_ بندگی هیچ بنی بشری را نکرده‌ام- در مجالس رقص و قمار و مشروب خوری شرکت نداشتم- برای دو روز جیفه دنیا به کسی تعظیم، تکریم و کرنش نکردم- به ناموس مردم چپ نگاه نکردم- فرایض دینی ام را در هر شرایطی انجام داده‌ام.» به یک باره سرش را بالا گرفت و گفت: من صد در صد قبولم و به هیچ عنوان نه بازنشسته می‌شوم و نه اخراج، به سر کار برمیگردم و امروز رو سفیدم. چرا که کارنامه ام درخشان است و کار کردن در نظام اسلامی هم برایم افتخار است.»

در شهریور ۱۳۵۹ سرهنگ فکوری مسئولیت وزارت دفاع را بر عهده داشت. محافظ و راننده ایشان در خاطراتش در مورد ایشان می‌گوید: ... ایشان از تواضع و فروتنی خاصی برخوردار بود و از تشریفات دوری می‌کرد. به خاطر دارم برای حضور شهید فکوری در یکی از جلسات هیأت دولت که صبح زود در دفتر نخست وزیری تشکیل شده بود و من راننده ایشان بودم به اتفاق یکی دیگر از همکارانم که به تازگی به ما پیوسته بود و از روحیات شهید فکوری بی اطلاع بود و حفاظت فیزیکی ایشان را بر عهده داشت. به محل ریاست جمهوری که رسیدیم به محض توقف اتومبیل، محافظ ایشان به سرعت از ماشین پیاده شد و پس از بازکردن در عقب اتومبیل، به حالت خبردار ایستاد و برای ایشان محکم ادای احترام کرد. شهید فکوری با لحن خاصی که نشأت گرفته از اوج تواضع بود. دستش را بر روی شانه محافظ گذاشت و با حالتی که او ناراحت نشود گفت: آقای... ما شاه نیستیم. سعی کنید از ما شاه درست نکنید.»

شهید فکوری در سالهای پس از انقلاب چندین بار توسط عناصر وابسته و ضد انقلاب تا مرز شهادت پیش رفت و سرانجام در شامگاه هفتم مهر سال ۱۳۶۰، زمانی که به همراه تیمسار فلاحی، تیمسار نامجو، تیمسار کلاهدوز و سردار جهان آرا به حاملان خبر فتح و پیروزی رزمندگان بودند و به منظور دیدار و ارائه گزارش فتح به فرماندهی معظم کل قوا امام خمینی از منطقه عملیاتی برمی گشتند در اثر سانحه سقوط هواپیمای سی ۱۳۰ در ۳۰ مایلی جنوب شهر تهران (کهریزک) به شهادت رسیدند. شهید فکوری در هنگام شهادت ۴۳ سال داشت.

نگاهی به آزادی و اختیار در روز مولانا

محمدجعفر محمدزاده، پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی در یادداشتی با عنوان «توسن آزادی؛ کمند اختیار» نوشته است: بحث آزادی و اختیار، مقوله درازدامنی است که درباره آن گفتنی بسیار است. آزادی، میل به رهایی از هر قید و بند و گرایش به خواسته‌های نامحدود و اختیار برگزیدن بهترین‌ها از میان خواسته‌های بی‌پایان است. رابطه این دو، این‌گونه است که اختیار در کنار آزادی معنی پیدا می‌کند؛ مسیر رشد و تکامل انسان را هم اختیارِ برخاسته از آزادی ترسیم می‌کند و در جبر و بی‌اختیاری، تکامل بی‌معنی خواهد بود.

بدون در نظر گرفتن شرایط محیطی و بیرونی، آزادی ویژگی ذاتی انسان است، نه کسی آن را به انسان داده است و نه کسی می‌تواند آن را به هر بهانه از جمله مصلحت از او بگیرد، مگر به ظلم و جبر. تنها کسی که می‌تواند آزادی انسان را محدود کند خود انسان است که با عنانِ اختیار می‌تواند حدود بهره‌مندی خود را از آزادی تعریف کند. اختیار امکانی است در دست انسان برای گزینش و اندازه‌گیری.

همان‌طور که انسان به آزادی‌اش آگاه است، برای استفاده از اختیار، نیازمند آگاهی‌های بیشتری است؛ در این حالت متصور است که بین آنچه هست و آنچه باید باشد کشمکشی دائمی برقرار باشد. ذاتی بودن آزادی ممکن است انسان را به سمت خواسته‌های بی‌نهایت بکشاند. چون جهانِ آزادی جهان محدودیت‌ها نیست. تنها لگام عقل است که قدرت مهارِ توسن سرکش آزادی را به او می‌دهد تا به خواسته‌های نامحدود خود مهار بزند و آن را مقیّد کند، و به تعبیر مولوی «این کنم یا آن کنم؟» را پیش روی او قرار می‌دهد تا از انسان ذاتاً آزاد و رها، انسان مختار مقیّدِ و معقول بسازد.

بخش‌هایی از مقدمه داستانی از دفتر سوم مثنوی شاید بتواند فهم این رابطه را آسان کند. بنا بر نقل مولوی، جوانی نزد موسی علیه‌السلام می‌آید و می‌گوید چون زبان مردم به خواسته‌های دنیا آلوده شده است، او را زبان جانوران بیاموزد تا مگر عبرتی شود و راهی به سوی سعادت بیابد.

حضرت موسی (ع) درخواست جوان را چندان معقول نمی‌داند و از او می‌خواهد که از این فکر گذر کند. و در مقابل اصرار دوباره جوان می‌گوید: باید خواسته‌ات را از خدا بخواهی، زیرا که عبرت و بیداری محتاج عنایت خداست و تنها با آموختن فراهم نمی‌شود:

«عبرت و بیداری از یزدان طلب
نز کتاب و از مقال و حرف و لب»

جوان بر درخواست خود پافشاری می‌کند و به قاعده حریص‌شدن بر امور منع‌شده، آن را تکرار می‌کند و می‌گوید: درست است که بیداری محتاج عنایت حق است، ولی تو هم نایب حق بر روی زمینی. پس خواسته مرا اجابت نما.

گفت: «ای موسی چو نورِ تو بتافت
هرچه چیزی بود، چیزی از تو یافت
این زمان قائم‌مقام حق توی
یأس باشد گر مرا مانع شوی»

حضرت موسی (ع) رو به خداوند کرد و به درگاه او دعا کرد و می‌اندیشید که این جوان را شیطان فریفته است و در این فکر بود که اگر زبان حیوانات را به او بیاموزد، از دانستن آن زیان خواهد دید و تحمل آنچه را خواهد شنید نخواهد آورد و اگر آنچه را می‌خواهد به او ندهم ممکن است دل‌شکسته شود، و در این اندیشه که چه باید کرد، تا خداوند خطاب به او گفت: آنچه را می‌خواهد به او بیاموز!

گفت یزدان: «تو بده بایستِ او
برگشا در اختیار آن دستِ او»

خداوند فرمود امکان سعادت در انتخاب و اختیار او به دست می‌آید و مولوی این موضوع را این‌گونه روشن می‌کند:

«اختیار آمد عبادت را نمک
ورنه می‌گردد به ناخواه این فلک
گردش او را نه اجر و نه عقاب
که اختیار آمد هنر، وقتِ حساب»

یعنی ارزش‌گذاری اعمالِ انسان به آن کاری است که به اختیار انجام داده است؛ افلاک می‌چرخند، اما بر چرخش آن‌ها نه اجر است و نه عقاب و عالم همه تسبیح‌گوی خداست، ولی مزدی از جانب خدا بر تسبیح آن‌ها نیست، زیرا تسبیح آنچه در آسمان‌ها و زمین است در ذات آن‌هاست:

«جمله عالم خود مسبِّح آمدند
نیست آن تسبیح جبری مزدمند»

پس خداوند به حضرت موسی می‌فرماید: اگر توقع انتخاب راه درست را از او داری، باید امکان و اختیار این کار را هم به او بدهی:

«تیغ در دستش نِه، از عجزش بکَن
تا که غازی گردد او یا راهزن»

اگر کسی تیغ در دست نداشته باشد، چگونه می‌توانِ او را آزمود که مجاهدی در راه خدا است یا راهزنی خونریز؟ و اساساً فلسفه این که خداوند انسان را در میان همه موجودات کرامت بخشیده و «لقد کرّمنا بنی آدم» (اسرا/۱۷) فرموده است همین اختیار و اراده‌ای است که به او داده است، و این اختیار است که او را توان داده تا در عین آزادی ذاتی و فطری، محدود و مختار به گزینش باشد و این محدودیت و امکان انتخاب نه‌تنها آزادی ذاتی او را با مخاطره مواجه نمی‌کند، بلکه جهان او را نیز وسعت می‌بخشد:

«زان‌که کرّمنا شد آدم زاختیار
نیم زنبورِ عسل شد نیم مار
مؤمنان کانِ عسل زنبوروار
کافِران خودَ کانِ زهری همچو مار»

و خداوند می‌فرماید: اگر ما انسان را مدح گفته یا ستایش می‌کنیم، به این سبب است که او این توانایی را دارد که از آزادی ذاتی و اختیار اکتسابی و آموختنی خود بهره ببرد. وگرنه آن را که بر عمل خود اختیاری نداشته باشد و در آزادی ذاتی و بی‌حدوحصر غرق باشد هنری نیست که لایق وصف «کرمنا» شود.

«در جهان این مدح و شاباش و زهی
ز اختیار است و حفاظِ آگهی

و نکته دیگر که آزادی گرفتنی نیست و سخت‌ترین ظلمی که در حق یک فرد آزاده خداداد می‌کنند آن است که آزادی اجتماعی او را سلب کنند. وقتی آزادی را از کسی بگیرند او اختیار را هم از دست می‌دهد و نخواهد توانست قدمی به سوی سعادت خود بردارد. به همین سبب مولوی می‌گوید که: اگر همه رندان و جانیان را در حبس نگه دارند، همه متقی و زاهد می‌شوند، اما اگر مطابق ذاتشان آزاد باشند و کسی آزادی آنها را محدود نکند، از این امکان و اختیار برخوردارند که رشد کنند. مولوی ادامه می‌دهد که او همان آدمی است که خداوند او را بر اسب تیزرو «لقد کرّمنا بنی آدم» سوار کرده و با آزادی و اختیار کل دنیا را زیر پای او درآورده است. چنین کسی توانسته است عنان اختیار در کف، کشش‌ها و کشمکش‌های بیرون و درون خود را مدیریت کند، و این مقدور نمی‌شود مگر به قدرت و قوت اختیار متصل به عقل مآل‌اندیش، نه عقل معاش‌نگر و سوداگر.

«آدمی بر خنگ کرّمنا سوار
در کف درکش عنان اختیار»

دو اثر محرمی از انتشارات کتاب نیستان تجدید چاپ شد

به تازگی دو کتاب «آثار و برکات امام حسین (علیه السلام) در دنیا» و «نگاه به زن» توسط انتشارات نیستان به چاپ پنجم رسیدند.

چاپ پنجم کتاب «آثار و برکات امام حسین (علیه السلام) در دنیا» از آثار سترگ مفسر و اندیشمند بزرگ جهان تشیع، السید الهاشم الناجی الموسوی الجزایری با ترجمه محمود مهدوی دامغانی در ۱۷۶ صفحه وزیری توسط انتشارات کتاب نیستان وارد بازار نشر شد.

کتاب «آثار و برکات امام حسین (علیه السلام) در دنیا» از آثار سترگ مفسر و اندیشمند بزرگ جهان تشیع، السید الهاشم الناجی الموسوی الجزایری است که در متن خود با استناد به احادیث و روایات متعدد نقل شده از ائمه معصومین(ع) به بررسی برکت‌های وجودی تولد، حیات و شهادت امام حسین (ع) پرداخته است.

این کتاب که نسخه اصلی آن به زبان عربی نگارش یافته است، به کوشش استاد دکتر محمود مهدوی دامغانی، استادیار و دانشیار دانشکده‌های الهیات و ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد به زبان فارسی ترجمه و از سوی انتشارات کتاب نیستان به چاپ رسیده است. «آثار و برکات امام حسین (علیه السلام) در دنیا» را از چند منظر می‌توان اثری منحصر به فرد به شمار آورد.

نخست این که متن کتاب با وجود سبقه پژوهش‌محوری و تلاش مؤلف برای استخراج محتوای آن بر مبنای تمرکز بر احادیث و روایات، اثری قابل استفاده برای تمامی سطوح مخاطبان و تمامی تفکرات است. نویسنده در این کتاب هرگز به دنبال خلق کتابی برای خواص نبوده است و این مسئله را در زبان و املاء و شیوه نگارشی خود مورد عنایت قرار داده و از سوی دیگر مترجم نیز با درک این مسئله، دقتی بیش از اندازه در انتقال و بازنویسی آن به خرج داده است.

از سوی دیگر در این کتاب تلاش فراوانی شده است تا از حسن‌ظن و نگاه خواننده برای مواجهه با متن سوءاستفاده نشود. بر این مبنا و بنا بر ادعای مترجم، نویسنده تلاش نکرده تا با استفاده از بیانی اغراق‌آمیز مخاطب را به سوی تأثیرپذیری بیشتر از محتوای بی‌بدیل اثر هدایت کند. و از سوی دیگر هرگز این متن اعتنایی به برخی احادیث و روایات بدون سند و یا نامطمئن و ضعیف برای اطمینان خاطر دادن به مخاطب در موضوعی خاص نکرده است.

نکته دیگری نیز که به غنای این اثر می‌افزاید توجه به نقل قول‌های روایت شده از اهل سنت در موضوع مورد توجه کتاب است که این نقل قول‌ها از سوی نویسنده و مترجم به صورت پاورقی در کتاب درج شده است.این کتاب که در چهارده فصل تدوین شده است و فصل مشترک تمامی فصول آن نیز بررسی برکات وجودی زندگی سیدالشهداء (ع) است که شامل فصول موضوعی زیر است: آثار و برکات وجودی امام حسین (ع) از تولد تا شهادت، پس از شهادت، زیارت حرم و بارگاه و قتلگاه ایشان، تربت و خاک مقدس ایشان، برکات کربلای مقدس، زیارت کردن و سلام دادن به امام شهید، برپا داشتن سوگواری و خواندن مقتل، سرودن شعر در مرثیه شهادت امام، گریستن و مویه کردن بر امام، لعن فرستادن بر قاتلان شهدای کربلا، دوستی و مهرورزی با حضرت و نام‌گذاری به نام مقدس ایشان... یکی از نکات قابل توجه در این اثر حذف شدن نویسنده از متن کتاب است. به عبارت دیگر هر نوع حضور و دخالت نویسنده و تفکر و اندیشه شخص او در این اثر حذف شده و نمی‌توان ردی از آن در متن اثر یافت و بر این اساس مخاطب در این کتاب تنها با مجموعه‌ای متصل و به هم پیوسته از احادیث و روایات پیرامون موضوعی خاص روبرو می‌شود. همچنین چاپ پنجم کتاب «نگاه به زن» نگارش سید مجتبی حسینی در ۱۱۲ صفحه نیم وزیری از سوی انتشارات کتاب نیستان منتشر شد.

این کتاب شامل دو نوشتار مجزا با عنوان «نگاه به زن» و «تنها پیامبر زن» است. این دو نوشتار بازنویسی دو سخنرانی از سید مجتبی حسینی، اسلام‌شناس معاصر است.

در نوشتار نخست به بهانه میلاد بانوی آفرینش، حضرت زهرا سلام الله علیها، نگاه پیامبر گرامی اسلام و پیشوایان معصوم به زنان مورد بحث قرار می‌گیرد و تجلیل بی‌نظیر رسول مهر و امید که دخت خویش را «ام ابیها» می‌خواند، واکاوی می شود. در ادامه نگاه دو طیف از داعیه‌داران تدین مورد انتقاد قرار گرفته که یکی مبتنی بر «افراط سنتی» است و مبنای توجیه دینی هم ندارد و دیگری «تفریط ضد سنتی» است. آن‌هایی هم که داعیه تدین نداشته‌اند، از زوایای ظاهرفریبانه‌ای با مسأله برخورد کرده‌اند. در نتیجه کمتر کسی نگاه مستقل دین به زن را مورد تأمل قرار داده است.

در ادامه بحث، زوایای مختلف این نگاه باز شده و به خواننده ارائه می‌شود. نوشتار دوم بهانه‌ای است تا با ذکر نام حضرت زینب سلام الله علیها، جلوه‌هایی متفاوت از منشور روح علوی و فاطمی آن بزرگوار بر خواننده تابیده شود. در ادامه به این نکته توجه داده شده که چرا خداوند بار سنگین پیام‌رسانی واقعه عاشورا را بر عهده ایشان گذاشته است و این، وجه تسمیه کتاب است. زینب اولین پیامبر زن نامیده شده؛ نه این‌که شریعت جدید آورده باشد، بلکه حضرتش پیام عاشورا را که خلاصه و روح پیام ادیان است، به مردم رسانده است...

اخبار

امضای تفاهم‌نامه بین سازمان فرهنگی هنری و ستاد اقامه نماز

آیین امضای تفاهم‌نامه بین سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران و ستاد اقامه نماز برگزار شد.

به گزارش امتیاز، آیین امضای تفاهم‌نامه بین سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران و ستاد اقامه نماز در محل این ستاد برگزار شد. در این نشست حجت‌الاسلام محسن قرائتی رییس ستاد اقامه نماز و حجت‌الاسلام میثم امرودی رییس سازمان فرهنگی هنری حضور داشتند. این تفاهم‌نامه با موضوع مشارکت در راستای اجرای برنامه‌های فرهنگی هنری با موضوع نماز، فرهنگ نمازخوانی و ترویج مسجدمحوری محلات شهر تهران به امضای طرفین رسید. مشارکت در تولید و نشر محتوا به منظور ترویج فرهنگ نماز در فضای مجازی و حقیقی، همکاری در اجرای برنامه‌های مشارکتی در مراکز سازمان فرهنگی هنری با همکاری ستاد اقامه نماز، مشارکت در استانداردسازی نمازخانه‌های مراکز سازمان فرهنگی هنری، معرفی و تأمین کارشناس در حوزه نماز، تأمین کتاب‌های مرتبط با نماز در کتابخانه‌های سازمان فرهنگی هنری و مشارکت در طراحی و اجرای برنامه‌های فرهنگی هنری نمازمحور ویژه کارکنان سازمان فرهنگی هنری و خانواده‌های آنها، تعدادی از زمینه‌های همکاری مشخص‌شده در این تفاهم‌نامه است.

دلیل ماندگاری هیچانه‌ها چیست؟

طاهره ایبد درباره ویژگی‌های هیچانه‌ها و اهمیت و کارکرد آن‌ها در ادبیات کودک و نوجوان گفت: متل‌ها و هیچانه‌ها بخش مهمی از ادبیات فولکلور هستند که برخلاف تصور برخی‌ها، پوچ و بی‌معنی نیستند. دارای ویژگی‌ها و جنبه‌هایی هستند که به لحاظ فرمی و زیبایی‌شناختی حائز اهمیت و قابل تامل‌اند. کارکردشان صرفا سرگرمی و ایجاد نشاط و هیجان نیست؛ نقش مهمی در پرورش تخیل، زبان‌آموزی، تقویت تارهای صوتی، آموزش مهارت ارتباط گروهی در بازی برای خردسالان و موارد دیگر دارند. بسیاری از متل‌ها و هیچانه‌ها، ترانه‌های بازی آوازی هستند. در این متل‌ها واژه‌هایی وجود دارند که بی‌معنا (Nonsense words) هستند، به همین دلیل ذهن مخاطب درگیر یافتن معنا و ارتباط آن با سایر واژه‌ها و متن نمی‌شود و به دلیل وجود واج‌آرایی، ریتم، قافیه و موسیقی کلامی و استفاده از فن تکرار، مخاطب خردسال از شنیدن آن‌ها نه تنها لذت می‌برد که میل به واژه‌سازی نیز پیدا می‌کند. مانند «آن مان نباران» که ممکن است بچه‌ای بگوید: «بیا این‌جا بمانان».او افزود: وجود شخصیت‌های مبهم و گذرا و نقش آن‌ها در بازی‌ها، هم به شناخت بیش‌تر خردسالان از دنیای اطرافشان کمک می‌کند و هم به پرورش تخیل آن‌ها، مانند «عمو زنجیرباف» یا «کلاغ پر». متل‌ها و هیچانه‌ها ویژگی‌های مهم دیگری هم دارند که مجال پرداختن به آن‌ها در یک مصاحبه نیست. من ویژگی‌های آن‌ها را در مقاله «هیچانه‌ها و ترانه‌های بازی و تاثیر آن‌ها بر کودکان»، در پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان (شماره ۶۶ سال ۱۳۹۴) شرح داده‌ام. ایبد درباره جایگاه هیچانه‌ها در ادبیات به ویژه ادبیات کودک و نوجوان، اظهار کرد: متل‌ها و هیچانه مانند لالایی‌ها بخشی از ادبیات شفاهی‌اند؛ اما برخلاف لالایی‌ها که در گذشته بیش‌تر واگویه‌های غم‌انگیز مادرانه بوده‌اند، متل‌ها و هیچانه‌ها، افزون بر ایجاد نشاط و هیجان، پرورش تخیل و جلب توجه و تقویت قوه ادراک آوایی نوزادان و خردسالان و موارد دیگر، می‌تواند مقدمه و به نوعی پیش‌نیاز گرایش آن‌ها به ادبیات و هنر به عنوان مصرف‌کننده باشد. رده‌های سنی مورد بحث، شناخت و تجربه بسیار کمی از محیط و زندگی دارند، دایره واژگان‌شان بسیار محدود و زاویه دیدشان متفاوت است. کارآیی هیچانه‌ها و متل‌ها، افزون بر برقراری ارتباط عاطفی بین گوینده و مخاطب و برقراری ارتباط بین بچه‌ها در گروه‌های بازی، به نوزادان و خردسالان در شناخت محیطی و درک واقعیت‌های زندگی کمک می‌کند، دایره واژگان‌شان را بزرگ‌تر می‌کند و قدرت تخیل‌شان را پرورش می‌دهد؛ همان انتظار ی که از ادبیات داریم و همان تعریفی که از ادبیات کودک داده می‌شود. او درباره وضعیت هیچانه‌ها با توجه به تغییر زیست اجتماعی کودکان و آمدن تکنولوژی‌های جدید، بیان کرد: در دوره‌ای تصور می‌شد با آمدن تکنولوژی، کتاب و ادبیات به تاریخ می‌پیوندند؛ اما چنین اتفاقی نیفتاد. بحثم مربوط به ایران نیست که جامعه‌مان در سطح قابل قبولی کتابخوان نیست. در کشورهای توسعه‌یافته با پیشرفت تکنولوژی از ارزش ادبیات کاسته نشد؛ شاید جنس کاغذی‌اش تبدیل به ای‌بوک (ebook) و پی‌دی‌اف شده باشد؛ اما جایگاهش همان است؛ در مورد هیچانه‌ها و متل‌ها کمی وضعیت فرق می‌کند. خالقان و آفرینندگان متل‌ها و هیچانه‌ها نامشخص هستند. دقیق‌تر این است که گفته شود از بین متل‌ها و هیچانه‌ها و بازی‌های آوازی، آن دسته که ویژگی‌های زیبایی‌شناختی و حسی کافی داشته‌اند، سینه به سینه منتقل شده‌اند، در مسیر انتقال دستخوش تغییر شده و بخش‌های فرح‌بخش و جذاب و تاثیرگذارشان تقویت شده و در نهایت ماندگار شده‌اند؛ اما در زندگی پرمشغله امروز، خلق متل‌ها و هیچانه‌ها توسط نویسندگان و شاعران حرفه‌ای ادبیات کودک رخ می‌دهد و به راحتی نمی‌توان گفت چند درصد از این هیچانه‌ها و متل‌ها، زبان به زبان خواهند چرخید و ماندگار خواهند شد. او خاطرنشان کرد: یک فاکتور مهم در انتقال و ماندگاری هیچانه‌ها و متل‌ها، آمیختگی آن‌ها با بازی‌های گروهی است؛ مانند اتل متل، کلاغ پر، عمو زنجیرباف و... اما متاسفانه تغییر شیوه زندگی امروز فرصت و امکان بازی‌های گروهی را برای بچه‌ها بسیار کم کرده است. با این حساب به نظر می‌رسد کارایی هیچانه‌ها بیش‌تر بر موسیقی کلامی و ریتم و سایر عناصری که گفته شد، باشد. البته اگر شرایط زندگی امروز، مجالی به پدر و مادر ها بدهد، تا حدی کارایی دووجهی، پرورش و بازی فیزیکی را حفظ خواهد کرد. آن‌چه مسلم است هیچانه‌ها و متل‌ها از سر ضرورت و در پی نیاز خردسالان خلق شده‌اند و قرن‌هاست که ماندگار شده‌اند، بدون تردید این نیاز که بخشی از آن فیزیولوژیک است، برای هیچ نوزادی تغییرپذیر نیست.